

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث رسید به این قسمت از فرمایش امام که در کلمات مرحوم سید در عروه هم ذکر شده. بعد از اینکه فرمودند در نماز قصر علاوه بر طی مسافت باید قصد مسافت را هم داشته باشد این فرع را مطرح می‌کنند که اگر کسی از بلدش خارج شود و منتظر این است که کاروانی بیاید و با آن کاروان سفری را برود یا رفتن سفرش را معلق می‌کند بر حصول امری، مثلاً می‌گوید تا دو فرسخی می‌روم و اگر فلان امر واقع شد سفرم را آغاز می‌کنم. اما نمی‌داند که آیا آن کاروان می‌آید یا نه؟ آن امر حاصل می‌شود یا نه؟ از بلد خارج می‌شود می‌گوید اگر در رأس یک فرسخ یا دو فرسخ آن کاروان آمد من سفرم را دنبال می‌کنم، اگر هم نیامد که برمی‌گردم، یا معلق می‌کند بر اصول عقلی.

بزنگاه بحث

دو مطلب باید بررسی شود؛ اول اینکه نمی‌داند این کاروان می‌آید یا نه، منتها می‌گوید اگر این کاروان آمد می‌خواهم هشت فرسخ را بروم. یعنی خصوصیتی که این فرع دارد مسئله‌ی تعلیق است می‌گوید اگر این کاروان آمد من هشت فرسخ را می‌روم، اما نمی‌داند که این کاروان می‌آید یا نه؟ اینجا می‌فرماید نماز تمام است برای اینکه قصد سفرش قصد تعلیقی می‌شود و روایاتی که ما در مورد قصد خواندیم پیرید ثمانیه فراسخ ظهور در قصد تنجیزی دارد. اما اگر گفت فلان شیء واقع بشود من سفر می‌روم این قصد می‌شود قصد تعلیقی و ادله شاملش نمی‌شود.

در قسمت دوم که می‌گویند اگر فلان کاروان آمد سفر می‌روم و اطمینان دارد این کاروان می‌آید یا می‌گوید اگر فلان مطلوب من حاصل شود این سفر را می‌روم اطمینان هم دارد که آن مطلوب حاصل می‌شود. فرمودند نمازش را قصر بخواند یعنی از حد ترخص که رفت نمازش را قصر بخواند. اینجا اولاً بحث علم و یقین نیست. علم و یقین آن است که در آن احتمال خلاف نباشد، اطمینان یعنی 90 یا 95 درصد، اما چند درصد احتمال خلاف و خطا در آن وجود دارد. لذا اینجا برخی از محشین عروه حاشیه‌ای دارند که ما می‌خواستیم حاشیه مرحوم آقا ضیاء را اینجا بخوانیم که نکته‌ای در اینجا دارد.

کلام مرحوم آقا ضیاء در حاشیه عروه

ایشان در حاشیه عروه می‌فرمایند «في كفاية الاطمئنان في تحقق موضوع القصر نظر». برای تحقق موضوع قصر (رفتن به هشت فرسخ) اطمینان که عرض کردم یک درجه از یقین پایین‌تر است کافی است یا نه؟ آن هم اطمینان در موضوعات نه در احکام. ایشان می‌فرمایند نظر و اشکال. بعد می‌فرماید مقصود ما از اشکال این نیست که کسی که اطمینان دارد اما یک مقدار احتمال خلاف می‌دهد اصلاً قصد از او تمشی نمی‌کند. می‌فرماید به نظر ما حتی آدم شاک، آدم جاهل، آن هم اگر مسئله‌ی رجاء

را در نظر بگیریم یا آدمی شک دارد که این سفر را می‌رود یا نه؟ می‌گوید به امیدی که می‌خواهیم برویم قصد کند. یک آدمی شک دارد که نماز قضا بر او هست یا نه؟ می‌گوید به امید اینکه قضا باشد نیت قضا می‌کنیم قصد از آن تمشی می‌شود.

مرحوم عراقی می‌فرماید اینجا نظر ما این نیست کسی که اطمینان دارد یقین ندارد این آدم قصد یعنی قصد هشت فرسخ از او تمشی پیدا نمی‌کند، قصد هم از او تمشی پیدا می‌کند می‌گوییم پس شما روی چه جهتی این حرف را می‌زنید؟ می‌فرماید آن روایت رفته که در آن امام (علیه السلام) این تعبیر را کردند «لأنّهم لم يشكوا في مسيرهم» که قبلاً در روایاتش هم خواندیم و توضیح دادیم و برای جهات دیگر استفاده کردیم. امام (علیه السلام) اینجا تعلیل آورد که این آدمی که الآن از خفای جدران و خفاء الاذان رد می‌شود از حد ترخص خارج می‌شود نمازش را قصر می‌کند برای اینکه لم يشكوا فی مسيرهم شک ندارد، یعنی یقین دارند هشت فرسخ را می‌روند.

مرحوم عراقی می‌گوید این عبارت روایت، ظهور در اعتبار یقین به این طیّ مسافت دارد. در ادله، یک اموری آمده قائم مقام یقین قرار گرفته من الاصل و الامارات، بینه و غیر بینه، ولی ما دلیل نداریم که در اینجا هم و در سایر موضوعات هم، اطمینان قائم مقام یقین است. لذا می‌فرماید چون دلیل نداریم که اطمینان قائم مقام یقین است، آدمی که از شهرش بیرون می‌آید اگر یقین دارد هشت فرسخ را می‌رود، از حدّ ترخص که رفت، نمازش را شکسته می‌خواند؛ اگر یقین ندارد می‌گوید من اطمینان دارم و این اطمینان هم می‌فرماید ملحق به شک است همان‌طوری که اگر شک دارد نمی‌تواند نمازش را شکسته بخواند، اطمینان هم داشته باشد نمی‌تواند نمازش را شکسته بخواند و باید نمازش را تمام بخواند.

مرحوم عراقی ما نحن فيه را به مسئله‌ی قصد اقامه تشبیه می‌کند و می‌گوید در اقامه‌ی عشرة ایام هم باید یقین داشته باشیم. در روایاتش آمده «أيقنت أنّ لك بها مقام» باید یقین داشته باشید. ما نحن فيه هم مثل آن است باید یقین داشته باشد و اگر چیزی بخواهد قائم مقام یقین باشد فرع این است که حجّت باشد. بعد به نحو کبرای کلی می‌فرماید «و في حجّة الاطمئنان في الموضوعات نظر»^[1].

بررسی کلام مرحوم آقا ضیاء

غیر از مرحوم عراقی شخص دیگری اینجا حاشیه ندارد. مرحوم سید در متن عروه می‌گوید اگر اطمینان دارد می‌تواند نمازش را شکسته بخواند. امام (رضوان الله تعالی علیه) در تحریر همین مطلب را دارند و غیر از سید هم شخص دیگری حاشیه ندارد و معلوم می‌شود که همه همین نظر را دارند الا مرحوم عراقی.

ما اشاره‌ای کنیم به اینکه جایگاه اطمینان در مسئله‌ی حجّیت چیست؟ مشهور در قطع می‌گویند حجّیتش ذاتی است و نیازی به جعل ندارد ولی ما قبول نداریم. در خبر واحد و بینه و امارات و اصول عملیه و ... همه دلیل بر حجّیتش داریم.

دلیل اول بر حجیت اطمینان (القاء به عرف)

اگر اطمینان بخواهد حجّت باشد، ما الدلیل علی حجّة الاطمینان؟ ما چه دلیلی می‌توانیم بر حجّیت اطمینان داشته باشیم؟ دو راه را می‌توانیم برای حجیت اطمینان بیان کنیم: یک راه این است که بگوییم چون در روایات کلمه‌ی یقین القاء به عرف شده عرف شامل اطمینان هم می‌کند. این تعبیری که گاهی اوقات در کلمات برخی فقها وجود دارد که اطمینان همان علم عرفی است در مقابل یقین عقلی.

مثلاً در روایت قصد اقامه‌ی عشرة ایام امام می‌فرمایند «أيقنت أنّ لك بها مقام» تو یقین داری، آیا مقصود امام از این ايقنت

یقین عقلی و یقین فلسفی است که یقین عقلی و فلسفی یعنی یک سر سوزن احتمال خلاف در آن وجود ندارد همان صد در صد؛ یا اینکه بگوییم چون القای به عرف شده و با لسان عرف صحبت می‌کند عرف اطمینان را یقین می‌داند. نمی‌گوییم این را نازل منزله می‌داند آن بحث دیگری است. عرف اطمینان را یکی از مصادیق یقین می‌داند لذا عرض کردم در کلمات فقها از آن تعبیر می‌کنند به یقین و علم عرفی. اگر این را گفتیم اطمینان حجیت پیدا می‌کند و دیگر نیازی به تأیید شارع و عدم ردع شارع نداریم.

قبلاً در مباحثمان گفتیم اگر پای مفهوم شناسی به میدان آمد، عرف می‌گوید این لفظ ظهور در این معنا دارد. مثلاً اگر در فتمیموا سعیداً طیباً، عرف بگوید سعید مطلق تراب است، مطلق ما علی وجه الارض است، خاک و غیر خاک، روی خاک می‌شود تیمم کرد روی سنگ و هر چه که روی زمین هست می‌شود تیمم کرد. هیچ فقیهی نمی‌گوید آقا این عرف را شارع امضا کرده یا نکرده؟ در تشخیص مفاهیم این نکته را در ذهن بسپارید نیازی به امضای شارع یا عدم ردع شارع نیست. این راه اول را هم که طی کردیم همین است، می‌گوییم کلمه یقین مگر در روایات وارد نشده؟ ما قرینه‌ای هم نداریم که امام (علیه السلام) از این یقین همان یقین عقلی و فلسفی را اراده کرده! عرف یقین را اعم از یقین فلسفی می‌داند، شامل اطمینان هم می‌داند پس اطمینان یکی از مصادیق یقین است و از این راه مسئله را حل می‌کنیم.

مثلاً جنسی تلف شده، صاحبش می‌گوید قیمتش صد هزار تومان است. کسی که تلف کرده می‌گوید 50 هزار تومان است، این را می‌برند سراغ عرف، عرف می‌گوید قیمتش 50 هزار تومان است، هیچ فقیهی نمی‌گوید حالا که عرف معین کرد ببینیم شارع هم تأیید می‌کند یا نه؟ برای اینکه مرجع در تعیین قیَم عرف است. عرف قیمت را مشخص می‌کند و می‌گوید این شیء تلف شده قیمتش در نزد ما اینقدر است. اینجا باید همین قیمت پرداخت شود و دیگر نیازی نیست به اینکه آیا شارع این را تأیید کرد یا آیا عقل این را تأیید کرد یا نه؟

ما می‌گوییم اگر در روایات کلمه‌ی یقین آمده این کلمه یقین چون به عرف القاء شده، یعنی آنچه در نزد عرف یقین است، عرف هم یقین عقلی و صد در صد را یقین می‌داند و هم اطمینان را یقین می‌داند. می‌گوید به نظر من اطمینان همین است و یکی از مصادیق یقین است. روی این بیان استدلال تمام است و به نظر ما این استدلال هم تمام است. عرف اطمینان را از مصادیق یقین می‌داند. در بعضی از کلمات مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) این تعبیر آمده که اطمینان یکی از مصادیق یقین است منتها این استدلال به این بیان را ندیدم اما این تعبیر هست.

کلام مرحوم فاضل در بحث و بررسی آن

مرحوم والد ما در تفصیل الشریعه راجع به اطمینان می‌فرماید «لأنَّه عند العرف والعقلاء علم و يعامل معه معاملة العلم» منتها ایشان دنباله‌اش را آورده «و الشارع لم يردع عنه» که ما با آن مخالفت کردیم.^[2] اینکه من عرض کردم برای رد این قسمت از فرمایش ایشان بود. اینجا نیاز ندارد به اینکه شارع امضا کند یا شارع ردع نکند.

دلیل دوم بر حجیت اطمینان (بنای عقلاء)

دلیل دوم را که عرض کنم این جهت خوب روشن می‌شود. دلیل دوم حجیت اطمینان اینکه می‌گوییم عقلاً در امورشان اطمینان را نازل منزله‌ی یقین می‌دانند. می‌گوییم بنای عقلاً بر این است که اگر در یک جا اطمینان هم پیدا کردی نازل منزله‌ی یقین است. بعد باید بگوییم این بنای عقلاً شارع امضا کرده یا نکرده؟ ردع کرده یا نکرده؟ این نیاز به عدم ردع شارع دارد یعنی اگر دلیل ما بنای عقلایی باشد نیاز به این دارد که شارع ردعی نکرده باشد. اگر دلیل‌مان تشخیص یک مفهوم و یک معنایی عند العرف است این نیازی به ردع و عدم ردع ندارد. در دلیل اول ما مسئله بنای عقلاً را که مطرح نکردیم و گفتیم این لفظ ظهور در این معنا دارد.

در آیه جلاباب ببینید «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ»^[3] جلاباب چیست؟ باید برویم سراغ عرف و ببینیم عرف جلاباب را چه می‌داند؟ جلاباب را آن پارچه سراسری می‌داند که از سر تا پا گرفته شود، به مقنعه‌ی بلند هم اگر معنا بشود غلط است! از جاهایی که مرحوم آقای مطهری (رضوان الله تعالی علیه) فرمایش‌شان مناقشه دارد همین جاست. جلاباب آن لباس سرتاسری است و لذا یک وقتی من به مرحوم والدان یا حتی به فرمایش امام، اینها که می‌فرمودند چادر حجاب برتر است عرض می‌کردم چرا برتر می‌فرمایید؟ فرمودند تعین دارد.

جلاباب یعنی چادر، اگر کسی مفهوم عرفی و حتی لغوی جلاباب را در اشخاص، در لغت عرب و فارس، فرهنگ معین و کتاب‌های مقامات حریری ببیند، جلاباب یعنی چادر. گاهی اوقات بعضی زن‌ها می‌گویند چادر کجای قرآن آمده؟ جلاباب یعنی چادر. جلاباب پارچه‌ای بوده که از سر تا روی پای زن را می‌پوشانده. راجع به حضرت زهرا (علیها السلام) که حضرت بعد از اینکه مقنعه‌ی خودش را سر کردند دنبالش دارد «لائت خمارها»^[4] خمار همان مقنعه‌ی بلند است، «و اشملت بجلابها» جلاباب یعنی چادر.

پس ما دو راه برای حجیت اطمینان ذکر کردیم، یک راهش نیاز به عدم ردع شارع ندارد ولی راه دوم نیاز به امضا یا عدم ردع شارع دارد. کلام مرحوم آقا ضیاء را ببینید، فردا باید در این مناقشه و بحث کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ العروة الوثقى (المحشى)، ج3، ص: 424: في كفاية الاطمئنان في تحقّق موضوع القصر نظر لأمن جهة دخله في تمشّي القصد إلى المسافة كيف و كثيراً ما يتمشّي القصد من الجاهل و الشاكّ بمحض رجاء المسافة بل من جهة قوله في النصّ لأنهم لم يشكّوا في مسيرهم اعتبار اليقين علاوة عن القصد المزبور في موضوع القصر كاعتبار اليقين بمقام العشرة في إقامة العشرة لقوله (عليه السّلام) أيقنت أنّ لك بها مقام و من المعلوم أنّ قيام شيء آخر مقام هذا اليقين فرع حجّيته و في حجّية الاطمئنان في الموضوعات نظر.

[2] □ تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - القضاء و الشهادات، ص: 56: ... و أمّا حجّية الاطمئنان؛ فلأنّه عند العرف و العقلاء علم، و يعامل معه معاملة العلم، و الشارع لم يردع عنه...

[3] □ احزاب، 59.

[4] □ بلاغات النساء، ص: 23.